یک کتاب یک داستان: ادبیات اقلیمی یک نورئالیست

انوری، محسن

کتاب با مقدمه‏ای به قلم هوشنگ گلشیری آغاز می‏شود. در این مقدمه روند داستان‏نویسی در دوره‏های مختلف تاریخ‏ ایتالیا،از دورهء امپراطوری روم تا عصر ایتالیای جمهوری دموکراتیک‏ بررسی شده است.

همچنین چهره‏های شاخص داستان‏نویس و جریانهای ادبی‏ حاکم در ایتالیا مورد توجه نویسندگان قرار گرفته است. گزیده داستانهای نویسندگان معاصر ایتالیا حاوی بیست داستان‏ کوتاه از چهارده نویسنده است که هجده داستان از این مجموعه‏ به ترجمه فیروزه مهاجر و دو داستن نیز به ترجمه کامران شیردل‏ می‏باشد.

در آغاز هریک،یا دو داستان از یک نویسنده خلاصه‏ای درباره‏ زندگی و فعالیتهای ادبی آن نویسنده ذکر شده است.در پایان کتاب‏ نیز برای آشنایی خوانندگان کتاب با جریانهای ادبی ایتالیا،شرحی‏ مختصر از وقایع ادبی این سالها افزوده شده است. آلوارو نویسنده‏ای از اقلیم جنوب.با نگاهی به دوران زندگی‏ این نویسنده،می‏توان آن را به بخش تقسیم کرد. دوره نخست که تا سال 1922 ادامه می‏یابد عصر ایتالیای‏ سلطنتی اما متحد است.

دوره دوم ادامهء همان ایتالیای سلطنتی است اما با سلطهء فاشیسم که از 1922 آغاز و تا 1943 ادامه می‏یابد. و دوره سوم عصر ایتالیای جمهوری دموکراتیک است.نگاهی‏ گذرا به وقایع مهم این دورانها می‏تواند فضای شکل‏گیری آثار آلوارو را مجسم سازد.

در دههء هشتاد قرن نوزدهم،با پیروزی در سومین جنگ‏ استقلال،روز بیستم سپتامبر 1870 ارتش ایتالیا،رم،آخرین سنگر را فتح می‏کند.ایتالیای جمهوریخواه پس از سالها متحد شده است. یکی از مهمترین وقایع ادبی این دهه،انتشار بیانیهء مکتب‏ فرهنگی-ادبی وریسم در میلان است،مکتبی رئالیستی با رگه‏هایی‏ از ناتورالیسم و تحت‏تأثیر ادبای فرانسه،انگلستان و روسیه،که‏ می‏خواهد با الزامات جامعهء درحال دگرگونی اروپا هماهنگ شود. «ورگا جوانی»که پیش از این در 1840 متولد شده و در این‏ دهه در شهرت ادبی خود است نماینده اصلی چنین‏گرایشی است. تقابل شخصیت با جامعه،سنتها،حکومت و غیره و همچنین ضبط وقایع اقلیم نویسنده از ویژگیهای آثار جوانی است. این دهه،عصر رئالیسم و ناتورئالیسم است و فلوبر دوده،زولا داستایوسکی،تولستوی وایبسن بر ادبیات ایتالیا تأثیر می‏گذارند. در دههء نود قرن نوزده بهترین آثار ورگا جوانی و از جمله‏ مجموعه داستان وی انتشار می‏یابد.همچنین اصطلاح«دکاوانها» (اصحاب انحطاط)برای توصیف تلقی دسته‏ای از شعرای اروپایی‏ و مخصوصا فرانسوی از هنر و زندگی،که معتقد به استقلال هنر بودند و از عواطف کمابیش ناخوش،فاسد و حزن‏انگیز الهام می‏گرفتند باب شد.

این سالها همچنین شاهد انتشار آثاری از نویسندگانی از قبیل‏ پاسکولی،ورگا،دانونتزیو،اسوه وو و پیراندللو است که جریانهای‏

ادبیات اقلیمی‏ یک نورئالیست

2lبنیادی یک تمدن ادبی قرن بیستم ایتالیا از آن سرچشمه می‏گیرد. در دههء نخست قرن بیستم شاهد بی‏توجهی داستان‏نویسی‏ ایتالیا به زمینه‏های اجتماعی هستیم.داستان‏نویسی بیشتر متوجه‏ فرد است با ذهنیتی آنارشیستی و متمایل به تخریب و طغیان فردی. کم‏وبیش آگاهانه با لحنی جدلی.

در 1909 مارینتی اولین بیانیهء فوتوریسم را منتشر می‏کند. در سالهای پایانی دههء دوم قرن بیستم مکتب ادبی هرمسی‏ تثبیت می‏شود.

مالاپارته نشریهء لاروندا را منتشر می‏کند.این نشریه ادبیات‏ را جدا از فلسفه و اخلاق می‏خواهد و پایبند سبک. اولین جوخه‏های مبارز فاشیستی تشکیل می‏شوند. جنتیله از 1920 نشریهء نقد ایتالیایی فلسفه را بنیان می‏گذارد و به نشر افکار و آرای فاشیستی خود می‏پردازد.

در ایتالیا به آثار پیشروان هنر و ادبیات جهان اقبال نشان داده‏ می‏شود.

نهضت نوه چینتیستی(نهصدی‏ها)به همت گروهی از هنرمندان میلان شروع می‏شود که خواستار بازگشت به عظمت‏ دوران گذشته هنر ایتالیا است.

فاشیسم در اکتبر 1922 به قدرت دست می‏یابد و همهء مکاتب‏ هنری و ادبی را رد می‏کند.

در این سالها آثار بنیادی فروید و یونگ انتشار می‏یابد. در دههء سوم این قرن،فاشیسم هر نوع آزادی را سرکوب‏ می‏کند.با این حال در این دوران اندک‏اندک گرایشهای رئالیستی‏ و تعلیمی در ادبیات سر برمی‏آورد.توجه به انسان و زمینی که این‏ انسان بر آن می‏زید نویسندگان را به امروز پیوند می‏زند. در 1926 موسولینی فرهنگستان را تأسیس می‏کند.در این‏ سال همچنین دادگاههای ویژه فاشیستی که احکامشان قابل تجدید نظر نیست،برای جرایم سیاسی تشکیل می‏شود. انتشار مجموعه کوتاه«اهالی اسپرومونته»اثر آلوارو که یکی از مهمترین آثار ادبیات معاصر ایتالیا است و شاهکار ادبیات‏ اقلیمی و طلیعه ادبیات نورئالیستی.

در دههء چهل سانسور شدید آثار ادبی و بویژه تئاتر تا آنجا پیش‏ می‏رود که حتی اثری از پیرانه للو که خود عضو حزب فاشیست‏ است ممنوع‏الاجرا می‏شود.

بسیاری از روشنفکران ایتالیا را ترک می‏کنند و افرادی نیز به‏ زندان می‏افتند.

در 1938 آلوارو«انسان قوی است»را می‏نویسد. در 1940 ایتالیا در جنگ جهانی دوم که یک سال قبل از آن‏ شروع شده به‏عنوان متحد آلمان شرکت می‏کند.نویسندگان این‏ دوره به دلایل سیاسی یا مذهبی مجبور به انتخاب نامی مستعار هستند.

«ارتش ایتالیا در روسیه»(1942)اثر تولّوی،اولین کتابی است‏ که واقعیت جنگ را بی‏پرده نشان می‏دهد.

با عزل موسولینی و سقوط فاشیسم در ژوئیه 1942 و اشغال‏ گزیده داستانهای نویسندگان معاصر ایتالیا

ترجمهء فیروزه مهاجر،کامران شیردل

نشر قصه

چاپ اول:تابستان 1381؛332 صفحه.

شمارگان:1000 نسخه؛25000 ریال.

بخش اعظم ایتالیا توسط نازیها،مرحله جنگی آغاز می‏شود که تا پایان جنگ جهانی دوم ادامه می‏یابد و به آن نام«نهضت مقاومت‏ ملی»دادند.

ادبیات جان تازه‏ای می‏گیرد.گرایشها بیشتر به نورئالیسم است. زبان ساده می‏گردد تا واقعیت عینی در اختیار تودهء وسیع‏تری‏ قرار گیرد.

از 1947 تا 1944 بهترین آثار ادبی ایتالیا منتشر می‏شود. همهء آثاری که فاشیسم مانع انتشار آنها شده بود،به چاپ‏ می‏رسد.

و باالاخره از 1948 تا 1950 با پیروزی دمکرات مسیحیها در انتخابات و بحران در کشورهای سوسیالیستی دورهء شک و بازنگری‏ همه ارزشهای تثبیت شده شروع می‏شود.

نویسندگان ایتالیایی اغلب نویسندگانی اقلیمی‏اند و آلوارو کدّادو نیز از آنها مستثنی نیست.این امر سبب گوناگونی موجود در فرهنگ ایتالیاست.لذا نادیده گرفتن این تفاوتها در مواجهه با آثار نویسندگان ایتالیایی امری‏ ضروری است.خاستگاه و اقلیم نویسنده، جنوبی یا شمالی بودن آن نقش مهمی در برآورد این آثار خواهد داشت چنانچه تعلق‏ نویسنده به اقلیمی خاص و در عین حال‏ تعلق به جامعه‏ای که کلی متشکل از اجزای متفاوت می‏باشد نوعی تقابل را در دیدگاه نویسنده دامن می‏زند.تقابل‏ فرد با جامعه و حتی تقابل فرد با خود. خودیتی دوگانه،که قسمتی از آن متعلق‏ به اقلیمی خاص و فضای روستاهای‏ جنوب ایتالیاست و نیمی دیگر با زندگی شهری انس گرفته است. آلوارو گرچه در رم اقامتی‏ طولانی داشته است،اما او را باید نویسنده‏ای جنوبی به حساب‏ آورد.

دلبستگی آلوارو به جنوب‏ را می‏توان در مادیان سیاه به‏وضوح‏ مشاهده کرد.ترکیب توصیف از مناظر و وقایع رخ داده‏ برای راوی داستان به همراه عمق شخصیتی و پسزمینه‏های توی‏ قومی خطهء جنوب و همچنین توجه به باورهای خاص نویسنده که‏ حاکی از باورهای ریشه‏دار مردم است مایه‏هایی از افسانه را در مادیان سیاه رقم می‏زند.

در مادیان سیاه،ادبیات اقلیمی آلوارو با رنگ گرفتن واقعیات‏ درونی داستانی شکل می‏گیرد و به رئالیسم خود شکل و بویی از جادو می‏بخشد،شیوه‏ای که مارکز نیز در صد سال تنهایی با استفاده‏ از عقاید رایج و باورهای مردم خود استفاده می‏کند. توجه به«خاک»به‏عنوان عنصر اصلی پیدایش و بازگشتگاه‏ انسان که اصالت او را تضمین می‏کند و شناسنامهء قومی او خواهد بود در کلمات آلوارو به‏وضوح دیده می‏شود.

گویا این بنیانی است که هیچ گریزی از آن نیست.گرچه‏ ممکن است به فراموشی سپرده شود یا از آن بگریزند اما هیچ‏گاه‏ قابل حذف نیست.

آلوارو در تعبیری ستودنی می‏گوید:«همسفر مرا انگار از گل‏ ساخته بودند؛خود من هم انگار گلی هستم؛در روستای ما همه‏ انگار از گل‏اند.»

انسانهای گلین،تعبیری افسانه‏ای در مادیان سیاه می‏یابند، 2lچنانچه«بوسو»و دختری که در پایان داستان با راوی همراه می‏شود و خبر سلامت بوسوی گمشده را به او می‏دهد نیز با این نگاه تفسیر می‏شوند.

آلوارو می‏نویسد:«دختر از نفس افتاده و خیس از عرق،مثل‏ کوزه‏ای گلی بود،حتی چشمهایش هم نم داشت.» و در صفحه‏ای بعد بازگشتگاه این دختر که آمدن و رفتنش با بهنگام است«زمین»معرفی می‏شود:«اما آب شده و به زمین فرو رفته بود.»

داستان کوتاه«مادیان سیاه»تقابل راوی که فردی هجرت‏ کرده از زادگاه خود است را با واقعیتهای پیرامونش به نمایش‏ می‏گذارد.

این تقابل هنگامی که به بیان روحیات«پوتامیایی‏ها»در برابر ساکنان شهر«مارینا»می‏پردازد به طرح جذابی از شخصیت آنها دست می‏زند.پوتامیایی‏ها انسانهایی به غایت ساده‏دل و شادند که‏ هنوز آداب و رسوم زندگی شهری و دورویی‏هایی که نویسنده تحت‏ قالب عناوین و الفاظ و رفتارهای تبخترآمیز از زبان آنها نقل می‏کند آنان را نیالوده است. راوی در بیان عمل دزدی‏ پوتامیایی‏ها در برابر دوستش‏ می‏گوید:«احساس مالکیت‏ ندارند...آنها مصنوعات کارخانه‏ها را مثل اجناسی که بهایی ندارند تلقی‏ می‏کنند و نشانه‏ای از دنیای غنی‏ و خوشبخت.یک پوتامیایی که به‏ ناپل می‏رفت،معتقد بود که گل‏فروشها گلها را به عابران هدیه می‏دهند.آنها تصویری بسیار ساده و زیبا از تمدن‏ دارند.»

راوی داستان در پاسخ به دوستش‏ «بوسو»که به رغم تعلق به جنوب، زادگاهش را فراموش کرده و حتی در صدد فرار از خصوصیات رفتاری و زبانی مردم آن‏ خطه است می‏گوید مردم پوتامیایی در جواب‏ خود«با ضرب‏المثل،تمثیل،افسانه،جملات‏ قصار،یک بیت یا ترانه‏ای کوتاه»پاسخت را خواهند داد.

بوسو که افسون چشمان زنی افکار او را تحت‏تأثیر خود قرار داده است ادعا می‏کند مادیان سیاهی را در ظلمت شب دیده است. گویا تبدیل و مسخ انسانها به حیواناتی خاص در آن ناحیه ریشه‏ای‏ اعتقادی دارد.چنانچه بوسو نیز به این امر اذعان می‏کند و می‏گوید: «من می‏دانم که مادیان سیاه کیست.»

در حقیقت چشمهای این زن که شبها چون مادیانی سیاه بر بوسو و راوی داستان ظاهر می‏شود نقطه تلاقی او با گذشته‏اش‏ می‏باشد.این چشمها چیزی فراتر از نگاههایی زمینی‏اند،هویت‏ دارند و چون وجودی مستقل عمل می‏کنند چنانچه راوی داستان‏ می‏گوید:«در چنین روستاهایی چشمها همه چیزند؛حرف می‏زنند، می‏طلبند،تهیه می‏کنند،وعده می‏دهند...»

پایان داستان با خبر سلامت بوسو همراه است.گ‏ویا بوسو با تعقیب مادیان سیاه به همان خاکی که تابه‏حال از آن می‏گریخته‏ پناه می‏آورد:«مادیانی سیاه،به سیاهی قیر نزدیک شد،همچون‏ دختری شوخ و جوان،...همسفرم بوسو تعقیبش کرد،و وقتی از پلکان جلگهء مرتفع پایین رفت،از چشم پنهان شد...و سپس‏ شنیدیم که آن زن سیاهپوش هم ناپدید شده است.»